

"بخش دوم"  
**دو بخش از یک فلسفه**  
**ماتریالیسم تاریخی**  
**و ماتریالیسم دیالکتیک**  
امیر نیک آئین

فصل اول- کلیات

**درس ۴۳- جای ماتریالیسم تاریخی در سلسله آراء و عقاید اجتماعی**

- ۱- عقاید متفکران پیش از مارکس درباره جامعه و تاریخ
- ۲- نارسائی های نظریات پیش از مارکس، ایده آلیسم در بررسی اجتماعی
- ۳- چهار شالوده و محملی که بر پایه آنها ماتریالیسم تاریخی تدوین شد
- ۴- رابطه بین ماتریالیسم تاریخی و ماتریالیسم دیالکتیک

با درک این مسئله که ماتریالیسم تاریخی چه جایی را در سلسله عقاید و آراء پیرامون تاریخ و اجتماع بشری اشغال می کند بهتری می توانیم پی ببریم که چرا این علم یک انقلاب واقعی در زمینه مورد بحث بوجود آورده و از بیخ و بن شالوده های نوئی را ریخته است و بر چه اساس این انقلاب صورت گرفته است.

(۱)

قبل از مارکس و انگلس عده زیادی از متفکران و سیاستمداران عقاید مختلفی پیرامون جامعه و مفاهیم وابسته به آن بیان داشته و سیستم های گوناگون اندیشه اجتماعی بوجود آورده اند. هر یک از این انواع نظرات و اندیشه ها که گاه بصورت سیستم های جامعی نیز در می آمدند، می کوشیدند به نحوی از انحاء، سرشت و ماهیت و جامعه و نحوه تکامل آن و طرق رشد آن، منطق تاریخ را توضیح دهند. بدیهی بود که ازکهنه ترین ادوار اندیشمندان به مسائل مربوط به تکامل جامعه نیز توجه کنند و بکوشند که بعقل این تکامل، به راز تغییرهائی که در اجتماع بشری حاصل می شود پی برند، به سرشت انسان و به سرنوشت تاریخ دست یابند و بدانند که آیا این تحولات اتفاقی و تصادفی است یا در نتیجه عمل قوانین عینی خاصی ضرورتاً ایجاد می شود و اگر چنین علت ها و قانون مندی هائی وجود دارد کدامند و چگونه می توان مظاهر مختلف زندگی اجتماعی بشر را توضیح داد. پاسخ به همه این پرسش ها که از دیر باز مطرح بود متنوع و سخت متفاوت بود و امروز می توان آشکارا دید که تا قبل از مارکسیسم پاسخ جامع و همه جانبه، علمی و درست به این مسائل داده نشد. با این همه حتی قبل از پیدایش مارکسیسم در اواسط قرن گذشته، برخی از متفکرین به یک رشته نتیجه گیری های صحیح درباره تکامل تاریخ و جامعه رسیده بودند و عقاید و اندیشه های درستی در این یا آن زمینه بیان داشتند. مثلاً ماتریالیست های فرانسوی در قرن هیجدهم- اصحاب انسیکلوپدی- به این نتیجه رسیده بودند که انسان و روش او و عقاید او ثمره و حاصل تاثیر محیط اجتماعی است. برخی از مورخین فرانسوی در اوایل قرن گذشته بوجود طبقات متخاصم در جامعه و مبارزه طبقاتی پی برده بودند. عده ای از اقتصاددانان مشهور انگلیسی سعی داشتند که پایه وجود طبقات را در امور اقتصادی پیدا کنند. سوسیالیست های تخیلی چه در فرانسه و چه در انگلستان، ضمن اندیشه های خود پیرامون جامعه آینده کمونیستی، برخی از وجوه مشخصه آن را با آینده نگری موشکافانه ای توصیف می کردند. دمکرات های انقلابی روسیه درباره نقش اقتصاد در تکامل جامعه نقش توده های مردم و مبارزه طبقاتی و

هم چنین درباره مسائل گوناگون روبنا نظیر ماهیت طبقاتی فلسفه و ادبیات و هنر مطالب و نکات پر ارزشی بیان داشتند. با همه اینها جامعه شناسی قبل از مارکس و انگلس نتوانست بصورت یک علم در آید و هرگز یک سیستم درست و علمی فلسفی درباره تاریخ و اجتماع بوجود نیامد.

## (۲)

علت این امر در درجه اول آن بود که در این زمینه ایده آلیسم حاکمیت قطعی داشت. اگر در زمینه طبیعت یا تئوری شناخت سیستم های ماتریالیستی پدید شده و دانشمندان علوم طبیعی بر اساس ماتریالیستی در تکامل رشته خود می کوشیدند، در زمینه اجتماع، برداشت و درک ماتریالیستی و برخورد علمی تا پایان پیگیر وجود نداشت و دانشمندان علوم اجتماعی بر اساس ایده آلیسم در باره تاریخ و جامعه نظر می دادند. تئوری های ایده آلیستی ناچار ضد علمی و نادرست بود. فیلسوف بزرگ آلمانی هگل که اندیشه های داهیانیه ای درباره "ضرورت تاریخی" و "طرح دیالکتیک تاریخ جامعه بشری" ارائه کرده، عقیده داشت که زندگی اجتماعی را اراده ای برتر از طبیعت رهبری می کند. حتی روشنفکران قرون گذشته که ماتریالیسم را بمرحله بالاتری ارتقاء داده اند، وقتی به بررسی اجتماع می پرداختند با آنکه در مورد شکل گرفتن افکار بشری به تاثیر محیط اجتماعی عقیده داشتند ولی می گفتند که خود این محیط ناشی از تفکر و اندیشه انسانی است. نمونه دیگر اینکه پیش از پیدایش مارکسیسم جامعه شناسان می گفتند که شخصیت های نام آور، لشکرکشان و شاهان، طبق اراده و تشخیص خویش خالق تاریخ هستند. بطور خلاصه ایده آلیسم، وجه مشخصه علوم اجتماعی را قبل از پیدایش مارکسیسم تشکیل می داد. برخورد ایده آلیسم، حتی در مورد هوشمندانه ترین سیستم ها، در عمل ناتوانی خویش را در توضیح پدیده های اجتماعی ثابت کرده و حتی در مورد پیشروترین اندیشمندان عصر، نقش سترون کننده خود را برملا ساخته بود.

## (۳)

تنها مارکس و انگلس توانستند سیستمی بواقع علمی، تا پایان پیگیر، ماتریالیستی و درست بوجود آورند. بر چه اساسی آنها توانستند به این مهم دست یابند؟  
(۱) آنها بر بنیاد جهان بینی علمی در خود ماتریالیسم دیالکتیک توانستند به رموز غامض اجتماع و تاریخ و به ماهیت متضاد تکامل جامعه دست یابند و سرشت این تکامل، کنش و واکنش عوامل و نهادهای گوناگون و نقش علل عمده را روشن کنند و وجود قانونمندی های عینی را بررسی نمایند.

(۲) مارکس و انگلس در تدوین سیستم فلسفی خود درباره جامعه یعنی ماتریالیسم تاریخی نه تنها بر جهان بینی علمی و خویش و بر اصول ماتریالیسم دیالکتیک متکی بودند، بلکه آنها ارثیه غنی همه مکاتب قبلی را مورد بررسی نقادانه قرار دادند و از تمامی هسته های معقول و نکات درست و جنبه های مثبت این مکاتب بهره ها برگرفتند. سیستم فلسفی مارکس و انگلس در باره جامعه، نفی تمام مکاتب قبلی بود ولی این نفی، یک نفی دیالکتیکی بود. و نفی دیالکتیکی منجمله یعنی آنکه در روند ارتقاء به مرحله کیفیتا نو و تازه و طرد عنصر کهنه، تمام جنبه های مثبت و قابل زیستی که در پدیده کهنه و نفی شونده موجود است و تمامی نکاتی که هنوز آینده دارند، حفظ گردد و پدیده جدید و نفی کننده همه این جنبه ها و نکات و عناصر را نیز در برگیرد. سیستم فلسفی مارکسیسم در زمینه اجتماع و تاریخ، نسبت به تمام عقاید و مکاتب گذشته، یک چنین نفی دیالکتیکی است.

(۳) علاوه بر این دو، در آستانه پیدایش مارکسیسم و در زمان حیات مارکس و انگلس علوم مختلف و مشخص مربوط به رشته های گوناگون اقتصاد و تاریخ و سیاست و هنر و حقوق

رشد بسیار یافته بود. آثار پر مغز و متکی به تجارب متعدد، در زمینه تاریخ، هنر، مذاهب، سیاست، تربیت، قضاوت و سایر فعالیت های اجتماعی و روبنائی و روحی انسانی منتشر می شد. مارکس و انگلس با دقت تمام علوم مشخص اجتماعی زمان خود و دست آورده های آن را تعقیب می کردند. آنها آثار تاریخ نویسان، باستان شناسان، نژاد شناسان، شرق شناسان و عقاید و آراء رجال سیاسی و زمامداران را با توجه فراوان مطالعه می کردند. بر پایه همه اینها و با سیراب شدن از کلیه چشمه های معرفت بشری در زمینه اجتماع بود که مارکس و انگلس به تعمیم علمی دست زدند و تئوری نوین خود را درباره تکامل جامعه ایجاد کردند که بطور کیفی از همه عقاید جامعه شناسان پیشین متمایز و متفاوت است.

۴) علاوه بر این سه نکته، مهم این جاست که مارکس و انگلس برای برداشتن این گام کیفیتا نو، بیانگرموضوع طبقات کارگر شدند، در مبارزه و فعالیت پرولتاریا فعالانه و مستقیم شرکت جستند و با بیان مواضع طبقاتی پرولتاریا موفق به انجام این انقلاب عظیم فکری گردیدند.

بنابراین، اصول و محمل های پیدایش ماتریالیسم تاریخی که مرحله کیفیتا نوئی در سلسله عقاید تاریخی و اجتماعی است عبارتند از: تکیه بر شالوده فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک، بهره گیری از جنبه های مثبت و با ارزش مکاتب اجتماعی و تاریخی قبل، تعمیم نتایج و دست آوردهای علوم مشخص انسانی و اجتماعی و تاریخی و موضوع طبقاتی پرولتاریا.

#### (۴)

یک مطلب را هم در توضیح رابطه بین ماتریالیسم تاریخی با ماتریالیسم دیالکتیک باید روشن کنیم نباید تصور کرد که اول مارکس و انگلس اندیشه فلسفی ماتریالیسم دیالکتیک را تدوین کردند و بعد نشستند و به انطباق آن با تاریخ و جامعه پرداختن و در نتیجه علم ماتریالیستی تاریخی را بوجود آوردند. واضح است که عبارت "تکیه بر ماتریالیسم دیالکتیک برای تدوین ماتریالیسم تاریخی" و یا عبارت "انطباق اصول ماتریالیسم دیالکتیک بر امور اجتماعی و تاریخی" ابداعا چنان معنائی ندارد. مارکس و انگلس یک علم واحد و یگانه فلسفی ایجاد کرده اند که در همه سطوح بر پیگیری تا پایان علمی، بر بهره گیری از تمام مکاتب و علوم گذشته، بر تعمیم تمام دست آوردهای علوم، اعم از طبیعی و اجتماعی و غیره متکی است.

این علوم واحد فلسفی بر همه شئون و رشته ها اعم از طبیعت و جامعه و تفکر ناظر است و قوانین آن و مقولات آن نتیجه تفحص و پژوهش در همه زمینه ها است. ما از نظر آموزش مطالب و تدریس مسائل، بخش ها را از هم جدا می کنیم. پس این مسئله مهم را باید همیشه در نظر داشت که ماتریالیسم تاریخی مطلبی جدا از فلسفه مارکسیستی نیست، بلکه جزء متشکله آنست. اهمیت مسائل اجتماعی به مثابه یک شکل خاص حرکت ماده، ایجاب می کند که بطور مجزا و برای درک مسائل و نتیجه گیری عملی از آن، این مبحث جداگانه در نظر گرفته شود. وگرنه در تدوین و فرموله کردن قوانین دیالکتیک یا اصول ماتریالیسم فلسفی یا مقولات دیالکتیک، همانقدر پدیده ها و روندهای طبیعی مورد نظر بوده اند که پدیده ها و روندهای اجتماعی. تعمیم به عمل آمده، یک تعمیم فلسفی است و ناظر بر تمام اشکال حرکت ماده است. قوانین و مقولات ماتریالیسم دیالکتیک عام و جهان شمولند و منجمله عرصه پدیده های اجتماعی را در برمی گیرند. همین قانون ها و مقولات هنگامی که در عرصه اجتماعی بکار برده می شوند، هنگامی که بر پدیده ها و روندهای جامعه ناظرند محتوی ماتریالیسم تاریخی را تشکیل می دهند.

نگاهی کوتاه به جریان تکامل اندیشه های اجتماعی و بررسی عوامل و زمینه هائی که موجب شد در نیمه قرن نوزدهم مارکس و انگلس موفق به تدوین علم فلسفی ماتریالیسم تاریخی گردند، ما را به این نتیجه کلی می رساند که ماهیت تفاوت کیفی و اساسی بین اندیشه مارکسیسم و تمامی اندیشه های قبلی در زمینه مورد بحث و یا به عبارت دیگر ماهیت انقلابی

که توسط مارکسیسم در سیستم نظریات اجتماعی بوجود آمد عبارت از آن است که در ماتریالیسم تاریخی بطور پیگیر و تا آخر ایده آلیسم طرد شده و مسئله اساسی فلسفه، در مورد جامعه نیز، به طرز علمی و درست حل می شود.

کتابخانه  
کتابخانه